

معادباوری در نهضت امام حسین علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین عسکری اسلامپور کریمی*

اشاره

از میان عقاید دینی، یکی از نافذترین و مؤثرترین باورها در جهت‌دهی به رفتار آدمی، تربیت و اصلاح او، اعتقاد به معاد است؛ چنان‌که بدون آن، هیچ رزمنده‌ای معتقدانه به عرصهٔ دفاع قدم نمی‌گذارد و خود را برندهٔ جنگی نمی‌داند که به شهادت منتهی می‌شود. چنین اعتقادی در کلمات امام حسین علیه السلام و اشعار و رجزهای او و یارانش، نقشی محوری داشت. آن حضرت در روز عاشورا وقتی بی‌تابی خواهرش را دید، این فلسفهٔ ژرف را یادآور شد و فرمود: «خواهرم! خدا را در نظر داشته باش! بدان که همهٔ زمینیان می‌میرند، آسمانیان نیز نمی‌مانند؛ و هر چیزی جز وجه خدا که آفریدگار هستی است، از بین رفتنی است؛ خداوند همگان را دوباره برمی‌انگیزد».^۱ بنابراین، شالوده‌های بی‌بدیل معادباوری و یاد مرگ و آثار آن را می‌توان به وضوح در نهضت حسینی علیه السلام مشاهده کرد.

* دانش‌آموختهٔ سطح ۳ حوزهٔ علمیهٔ قم.

۱. ابو مخنف، وقعة المطفف ص ۲۰۱.

الف) واژه‌شناسی

۱. تعریف مرگ

مرگ، نیستی و نابودی و فنا نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر و از نشئه‌ای به نشئه دیگر است؛ و حیات انسان به گونه‌ای دیگر، ادامه می‌یابد. امام حسین علیه السلام درباره حتمی بودن مرگ برای آدمی می‌فرماید: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاةِ»^۱ مرگ بر گردن آدمیزاد، همچون گردنبندی است بر گردن دختران جوان [مرگ همیشه همراه آدمی است]. امام علیه السلام با این تمثیل، مرگ را بسیار زیبا تصویر کرده، آن را زینت فرزند آدم می‌داند، به‌ویژه مرگی که در راه حق و برای خدا باشد؛ چنان‌که مردان خدا از کشته شدن در راه حق مسرور و شادمانند و شهادت در راه خدا را بهترین زینت روح و بالاترین افتخار خود به شمار می‌آورند.

آن حضرت در بیانی دیگر، مرگ را به «پُل» همانند دانسته، فرموده‌اند: «صَبْرًا بَنَى الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَظْرَةٌ يَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالصَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَأَسْطَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَإِنَّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سَجْنٍ إِلَى قَصْرِ»^۲ ای ارجمندزادگان! شکیبا باشید! مرگ جز «پلی» نیست که شما را از سختی و بحران به سوی بهشت‌های گسترده و نعمات جاودانه عبور می‌دهد. پس کدام‌یک از شما ناخرسند است که از زندانی به سوی کاخی برود؟»

۲. تعریف معاد

«معاد» به معنای بازگشتن و زمان بازگشت و گاهی به مکان بازگشت گفته می‌شود.^۳ معاد یعنی برگشت اجزای بدن به یکپارچگی، پس از آن‌که پراکنده

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۶۰.

۲. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۸۹.

۳. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه «عود».

شوند؛ برگشت به حیات بعد از مرگ، برگشت ارواح به بدن‌ها بعد از جدایی.^۱
 معاد در اصطلاح متکلمان، به معنای بازگشت انسان بعد از مرگ به حیات،
 برای رسیدگی به حساب اعمال اوست.^۲ معاد عبارت است از «بازگشت اجسام
 (در روز رستاخیز) به همان شکلی که بوده است».^۳

ب) آثار معادباوری

۱. نشاط روحی

یکی از آثار مهم و ملموس اعتقاد به معاد، دمیدن نشاط و امید در روح
 انسان و نجات از افسردگی و خمودی است. یاد مرگ، پرده‌های غفلت را می‌برد
 و از این نظر نیز نعمت است و هشدار؛ از این گذشته، اگر زندگی دنیا ادامه یابد،
 قطعاً ملال‌آور و خسته‌کننده خواهد بود، نه همچون زندگی آخرت که سرتاسر
 نشاط و خوشدلی است.^۴ تفسیر ناب شادی و سرور، در سیما و رفتار امام
 حسین علیه السلام و یارانش متجلی بود؛ نشاطی برخاسته از ایمان به خدا و باور به معاد
 و عشق به شهادت. آنان مرگ را شیرین‌تر از عسل می‌انگاشتند.^۵ نقل شده که هر
 چه امام علیه السلام به لحظه شهادت نزدیک‌تر می‌شد، چهره‌اش برافروخته‌تر و
 شگفته‌تر می‌شد؛ و این، تعبیر دیگری از عشق الهی آن حضرت بود که تبدیل
 هجران به وصال را می‌دید و به وجد می‌آمد. لبخند بر مرگ، برافروخته شدن
 چهره‌ها در آستانه شهادت، تنها برای کسانی میسر است که دارای نشاط روحی و
 مشتاق دیدار یار باشند.

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۷۳؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۴۶۰.

۲. جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۴، ص ۲۶۱.

۳. شیخ طوسی، الرسائل العشر، «رسالة فی الاعتقادات»، ص ۱۰۳.

۴. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۴۱.

۵. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. اشتیاق به مرگ

برای انسان معادباور، شوق به لقای الهی و رهایی از دام حجاب جسمانی، ارزشی است که چیزی با آن برابری نمی‌کند. امام علی علیه السلام درباره اشتیاق خود به مرگ فرمود: «سوگند به خدا! انس و علاقه من به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است»؛^۱ همچنین ایشان در توصیف حال پرهیزگاران مشتاق به مرگ می‌فرماید: «و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر داشته، نبود، یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کيفر او، در جسمشان قرار نمی‌گرفت».^۲ امام حسین علیه السلام همانند پدر بزرگوارشان، مشتاق مرگ در راه خدا بود. آن حضرت اشتیاق خود را به مرگ در راه خدا این‌گونه ابراز می‌داشت: «مَا أَوْلَهُنِي إِلَّا إِلَىٰ أَسْلَافِي أَشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَّا إِلَىٰ يُونُسَ»؛^۳ اشتیاق من به دیدار نیاکانم، همچون اشتیاقی است که یعقوب به دیدار یوسف داشت».

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او جانی ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ^۴

امام علیه السلام هنگام حرکت از مکه، با خواندن خطبه‌ای فرمود: «هر یک از شما که مثل ما اشتیاق دیدار خدا را دارد و حاضر است جاننش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند، آماده حرکت با ما باشد: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهَجَّتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَبْرَحْ حُلَّ مَعَنَا».^۵

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵: «وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِقَدِّي أُمَّه».

۲. دشتی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۴۰۲.

۳. ابن طاووس، اللهوف، ص ۶۰.

۴. برگرفته و معروف شده از دو بیت غزلیات مولوی: کلیات شمس تبریزی، غزل ۱۳۲۶.

۵. همان، ص ۶۱.

بر اساس همین بینش و درک عمیق و باور به معاد و اشتیاق به مرگ بود که یاران امام با آن که آن حضرت بیعتش را از آنان برداشت، در شب عاشورا ضمن اعلام حمایت قاطع، شور و اشتیاق خود را به شهادت در راه خدا بیان کردند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَصْرِكَ وَ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ؛^۱ سپاس خدایی را که با یاری کردن تو، ما را گرامی داشت و با کشته شدن همراه تو، ما را شرافت بخشید».

در شب عاشورا پس از ابراز وفاداری هر یک از اصحاب، امام علیه السلام به آنان فرمود: «سرهایتان را بلند کنید و منزل‌های خود را در بهشت ببینید. پس، آنان منزل‌های بهشتی خود را دیدند. از این رو، روز عاشورا هر کسی مشتاقانه به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفت تا به منزل بهشتی خود برسد».^۲

گفتنی است که دیگر اولیای خدا نیز به مرگ اشتیاق دارند. یکی از شاگردان آیت‌الله بهجت می‌گوید:

آیت‌الله العظمی بهجت فرمود: «هنگامی که آقای خمینی در بیمارستان بود، چند روز قبل از وفاتش، بعد از نماز صبح، در حالی که خواب نبودم، دیدم ایشان زیبا، خوشرو، و با لبخند از جلوی من گذشت. چهره‌اش از عکس او زیباتر بود. بعد از چند روز که خبر وفات ایشان منتشر شد، متوجه شدم که ایشان آمده از من خداحافظی کند. خوشحال بود برای آن که کارش تا آخر درست بوده و از آنچه انجام داده، پشیمان نیست؛ بلکه کارش موفق بوده است».^۳

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۳. هفته‌نامه افق حوزه، ویژه بیست و نهمین سالگرد ارتحال ملکوتی امام خمینی علیه السلام، ص ۲ (برگرفته از کتاب زمزم عرفان، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری).

۳. ترسیدن از مرگ

در قاموس و فرهنگ پیشوایان معصوم علیهم‌السلام ترس و وحشت از مرگ معنا نداشت. آنان مرگ در راه خدا را عزت دانسته، بدان افتخار می‌کردند.^۱ حماسه جاوید عاشورا و سایر حماسه‌هایی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز، در میدان‌های جهاد می‌آفرینند، بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است. منطق ایشان این بود که یا پیروزی یا شهادت، و مطابق این آیه شریفه که: «بگو آیا جز یکی از دو نیکی (شهادت یا پیروزی) را برای ما انتظار می‌کشید؟ ما انتظار داریم که خداوند شما را به عذابی از سوی خود یا با دست ما گرفتار سازد. پس در انتظار بمانید. ما نیز با شما منتظر می‌مانیم».^۲ چهره مرگ برای رزمنده‌ای با این منطق، نه تنها وحشت‌انگیز نیست و او ترسی از آن ندارد، که چهره‌ای است زیبا و دریچه‌ای به جهانی بزرگ و ابدی. در بیشش حسینی، جان دادن در راه دوست، جان باختن نیست، جان یافتن است. مرگ، یک پرواز، یک رهیدن، به دوست رسیدن و رخت آلوده، کندن است. در چنین بینشی، نه تنها ترس از مرگ، رنگ باخته است، بلکه عشق و انس به مرگ بر دل آدمی دست انداخته است. اگر ترس از مرگ حل شود، دیگر چیزی برای از دست دادن باقی نمی‌ماند؛ از این رو، انسان مقاوم می‌شود و زیر بار ذلت نمی‌رود. علت ناپسندی مرگ، جهل به حقیقت مرگ و نساختن آخرت و آلودگی به گناه و دل‌بستگی به دنیاست.

۴. رهایی از قید و بند دنیا

انسان‌های معادباور پیوسته به یاد جهان دیگرند؛ و افق دیدشان، به زندگی

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲. توبه، آیه ۵۲.

چند روزه این دنیا و لذات آن محدود نمی‌شود. آنان در ماورای این زندگی زودگذر، سرای جاویدان با نعمت‌های بی‌پایانش را مشاهده می‌کنند، و همواره برای آن کوشش می‌کنند.^۱

در تشریح پیوند ناگسستنی با آخرت‌گرایی، می‌توان به پرسش یکی از یاران امام به نام حنظله اشاره کرد که پرسید: «أیا من به سوی آخرت نشتابم و به برادرانم ملحق نشوم؟!»، امام علیه السلام فرمود: «رُحِ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ إِلَى مُلْكٍ لَا يَبْتَلِي؛ بشتاب به عالمی بهتر از دنیا و آنچه در آن است و به سوی سلطنتی که کهنه نگردد».^۲ امام علیه السلام فرمود: پدرم از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین نقل کرد: «إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ؛^۳ دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران است». شاید مؤمن در این دنیا نیز برخوردار از نعمت باشد، اما این نعمات، با نعمات الهی‌ای که پس از مرگ نصیبش خواهد شد، قابل مقایسه نیست و این دنیا زندانی است برای او؛ و شاید کافر در این دنیا نیز فقیر باشد، اما باز هم با توجه به عذاب الهی که در قیامت نصیبش خواهد شد، این دنیا برای او در حکم بهشت است. هر اندازه توجه انسان به حقیقت روحانی خود بیشتر شود و ایمان بیشتری نسبت به حقیقت خود پیدا کند، زندان بودن دنیا برای وی محسوس‌تر می‌شود.

سیدالشهداء علیه السلام از مدینه تا کربلا، برای رهایی مردم از قید و بند دنیا (دنیاطلبی) و توجه بیشتر به حقیقت روحانی خود، توصیه‌های فراوانی فرمود. در صبح عاشورا ضمن نصیحت دشمنان و خیرخواهی برای آن‌ها، برای نجاتشان از

۱. ناصر مکارم شیرازی، قهرمان توحید، شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام، ص ۲۱۳.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳.

۳. ابن‌شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۵۳.

دنیاطلبی فرمود:

سپاس خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فناپذیر و روبه زوال قرار داد؛ دنیایی که صاحبانش را از حالی به حالی دگرگون می‌کند. پس خودباخته، آن کسی است که دنیا او را بفریبد؛ و تیره‌بخت و شقاوتمند، کسی است که دنیا او را شگفت‌زده سازد. دنیا شما را نفریبد؛ زیرا دنیا امید هر کس را که به آن تکیه کند، به یأس مبدل می‌سازد و طمع هر کس را که در آن طمع بندد، بی‌نتیجه می‌گذارد. شما را می‌بینم برای انجام کاری جمع شده‌اید که با آن، خدا را خشمگین ساخته‌اید... شیطان بر شما مسلط شده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. پس، هلاکت بر شما و بر قصد و هدف شما! همه ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت.^۱

۵. عزت‌مندی

«عزت» حالتی است که اگر در کسی به وجود آید، جلوی مغلوب شدنش را می‌گیرد. «عزیز» کسی است که هیچ‌کس را بر او غلبه نباشد.^۲ به بیان دیگر، عزت، رسیدن انسان به حالتی است که هیچ دشمنی نتواند در او نفوذ کند و «عزت حسینی» به معنای دقیق کلمه، همین است. آن امام همام، الگوی تمام‌نمای عزت و آزادگی بود. او بزرگ‌ترین مصایب عالم را که بر اهل زمین و آسمان گران بود، پذیرفت، اما زیر بار ذلت نرفت و به جرثومه فساد و تباهی (یزید) دست بیعت نداد.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه «عزة».

ایشان در خطبه اول بعد از ورود به سرزمین کربلا و پس از ترسیم اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان، فرمودند: «آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ در این صورت، شایسته است که مؤمن [باعزت]، لقای پروردگارش را خواهان شود. من مرگ (در راه حق) را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم».^۱

در منطق حسینی علیه السلام مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت، جز مرگی ابدی نیست: «لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةً خَالِدَةً وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ».^۲

آن حضرت در حماسی ترین لحظات این سفر عشق در روز عاشورا، در برابر پیشنهاد بیعت با یزیدیان فرمود:

آگاه باشید! این نابکار، فرزند نابکار، مرا بین دو چیز مخیر کرده است: بین شمشیر و بیعت ذلیلانه؛ ما و ذلت؟ هرگز! زیر بار ذلت رفتن را برای ما، نه خدا می پسندد، نه رسول او و نه دامن های پاکی که ما را پرورانده است و نه بزرگان باغیرت و نفس های باشرافت؛ [دور است از ما] که اطاعت دون صفتان را بر شهادت کریمانه، ترجیح دهیم.^۳

آری، ویژگی ممتاز و ارزشمندی که در نهضت امام حسین علیه السلام و یاران همراه او وجود داشت، ذلت ناپذیری و نستوهی آنان بود. شعار: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»^۴ و

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۸.

۲. قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۱.

۴. عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۶۱.

همچنین کلام ماندگار: «وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفْرَازَ الْعَبِيدِ؛^۱ به خدا سوگند! نه به شما دست دلت می‌دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد» برای همیشه بر تارک تاریخ می‌درخشد.

۶. شهادت طلبی

به یقین، کسانی که به درجات بالای معرفت الهی رسیده‌اند و به مقام حقیقی شهدا علم دارند، با کمال اشتیاق حاضرند جان خود را فدا کنند تا دین و ارزش‌های الهی پاینده بماند. امام علیه‌السلام همانند پدر بزرگوارشان، مشتاق شهادت در راه خدا بود. او شیفته شهادت بود و به مرگ در راه خدا خوشامد می‌گفت: «مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛^۲ آفرین و درود به مرگ در راه خدا!». شوق به شهادت آن چنان در وجودش موج می‌زد که به فرموده امام باقر علیه‌السلام، در روز عاشورا، وقتی نصرت الهی برای آن حضرت نازل شد و میان زمین و آسمان بود و امام را مخیر کردند که پیروز شود یا شهید شود، وی شهادت و دیدار الهی را ترجیح داد: «لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرِ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ».^۳

از قبای برجسته نهضت عاشورا و از روحیات والای سیدالشهداء علیه‌السلام و یارانش، عنصر «شهادت طلبی» بود. اگر در اظهارات یاران حضرت در شب عاشورا دقت شود، این روحیه در گفتارشان موج می‌زند؛ چنان‌که هر یک از آنان برخاستند و عشق خود را به کشته شدن در راه خدا و در حمایت از فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مبارزه با ظالمان، ابراز کردند.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۸.

۲. قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

۳. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۷.

مسلم بن عوسجه خطاب به امام عرض کرد:

به خدا سوگند! اگر بدانم، کشته می شوم و سپس زنده می شوم، آن گاه مرا می سوزانند و مجدداً زنده می شوم و سپس زیر پای ستوران، بدنم در هم کوبیده می شود - و تا هفتاد مرتبه، این عمل را درباره من انجام دهند - از تو جدا نمی شوم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان بجنگم؛ و اگر هیچ سلاحی نداشتیم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.^۱

سپس زهیر بن قین برخاست و عرضه داشت: «به خدا سوگند که دوست دارم کشته شوم، مجدداً زنده شوم، آن گاه کشته شوم تا هزار مرتبه، تا این که پروردگار، تو را و اهل بیت تو را از کشته شدن در امان دارد».^۲

سعد بن عبدالله نیز گفت:

به خدا سوگند! ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره تو مراعات کردیم. به خدا سوگند! اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده، خاکسترم را زنده می کنند، باز هم هرگز از یاری تو دست بر نمی دارم و پس از هر بار زنده شدن، به یاری ات می شتابم؛ در صورتی که می دانم این مرگ، یک بار بیش نیست و پس از آن، نعمت بی پایان است.

وقتی امام علیه السلام به اصحاب و نزدیکانش فرمود: «ای قوم! من فردا کشته خواهم شد و هر یک از شما که با من باشد، کشته خواهد شد و احدی از شما

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۲.

باقی نخواهد ماند»، جناب قاسم بن حسن علیه السلام عرض کرد: «وَأَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟ (آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟) حضرت با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بَنِيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ» (فرزندم! مرگ نزد تو چگونه است؟)؛ عرض کرد: «يَا عَمُّ! أَلْحَى مِنَ الْعَسَلِ» (عموجان! از عسل شیرین‌تر)؛ امام حسین علیه السلام فرمود: «بله، شما هم شهید خواهید شد».^۱

۷. شجاعت

دلاوری و بی‌باکی برای مقابله با دشمن و نهراسیدن از خطرها و اقدامات دشوار، یکی از والاترین ملکات اخلاقی است که در امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش و اسیران آزادی‌بخش، جلوه‌گر بود. او فرزند کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «اسدالله»، یعنی شیر خدا نامیده بود؛ و او چه نیکو این صفت را از پدر به ارث برده بود. او تجسم شجاعت بود و اقتدار روحی او زبانزد خاص و عام. کسی نبود که او را بر این آیت جلال نستاید و بر این امتیاز بزرگ او حسرت نخورد. از کسی جز خدا نمی‌ترسید و با قوت قلبی که از زمان کودکی داشت، در تمامی صحنه‌های زندگی وارد می‌شد و با شجاعت تمام، با صاحبان قدرت سخن می‌گفت و با آن‌ها رفتاری از روی شهامت و اقتدار داشت.

عباس محمود عقّاد، نویسنده و ادیب مصری، می‌گوید: «شجاعت حسین علیه السلام، صفتی است که این صفت از او عجیب نیست؛ زیرا ظهور شجاعت از او ظهور چیزی از معدن خودش است. شجاعت، فضیلتی است که آن را از پدران و نیاکان به ارث برد و به فرزندانش آن را به ارث داد». تا آن‌جا که می‌گوید: «در میان انسان‌ها کسی در شجاعت قلب و قوت روح، شجاع‌تر از حسینی که در کربلا جلوه کرد نیست».^۲

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. عباس محمود عقّاد، ابوالشهداء الحسين بن علی علیه السلام، ص ۱۴۴.

سرزمین کربلا هرگز جلوه‌های شورانگیز شجاعت و دلاوری حسینی را از یاد نمی‌برد؛ چنان‌که «هر قدر دایره محاصره بر آن حضرت و لشکریانش تنگ‌تر می‌شد و مشکلات میدان جنگ، شدیدتر، او چهره‌ای برافروخته‌تر و حالتی آرام‌تر پیدا می‌کرد. در این جا بعضی از یارانش به بعضی دیگر اشاره کرده، می‌گفتند: «انظروا، لا یبالی بالموت؛^۱ بنگرید او را که به مرگ اعتنا نمی‌کند و هراسی از آن ندارد».

شجاعت و قاطعیتی که امام حسین علیه السلام در ابراز مخالفت با یزید و امتناع از بیعت داشت، تصمیم به حرکت به سوی کوفه و مبارزه با یزیدیان، متزلزل نشدن روحیه از شنیدن اخبار و اوضاع داخل کوفه، اعلام آمادگی برای نثار خون در راه احیای دین، نهراسیدن از انبوه سپاهی که آن حضرت را در کربلا محاصره کرد، قیام افتخارآفرین مسلم بن عقیل در کوفه، رسوا ساختن امویان با حماسه قیس بن مسهر در حضور والی کوفه و عامه مردم، رزم‌آوری‌های سلحشورانه و بی‌نظیر امام حسین علیه السلام و سربازان و خاندانش، جنگ نمایان و ایشارگری‌های ابا الفضل العباس و علی اکبر و قاسم و یکایک اولاد علی و فرزندان عقیل، خطبه‌های آتشین و علی‌وار حضرت زینب علیه السلام و امام سجاد علیه السلام در کوفه و شام و ... و صدها صحنه حماسی دیگر، همگی جلوه‌هایی از شجاعت و از الفبای «فرهنگ عاشورا» است.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.